

علم بدیع

باب سرقت

علم بلاغت بر حسب عقیده بیشتر از علمای ادب سه علم است : علم معانی ، علم بیان ، علم بدیع .

یکی از ابواب علم بدیع باب سرقت است یعنی شاعری يك معنائی را چنانچون از خود بکار ببرد یا بیتی را بنام خود نشر بدهد که از دیگری باشد و این غیر از توارد است ، توارد این است که مفهومی بنهن ما بگذرد که بذهن دیگری هم گذشته باشد و ما بی آنکه اطلاعی داشته باشیم بگمان اینکه از خود ماست در شعر خود بکار ببریم ، و ما شواهدی از باب سرقت بیاد داریم که برای شما ایراد می کنیم .

سیف الشعراء در شکرستان این بیت را یاد کرده است :

در فصل گل سه چیز زمن میبرد روان باغ نوومی کهن و دلبر جوان

قآنی این معنی را از او گرفته است و از او بهتر ساخته است :

اندر جهان دو چیز از دل برد محجن یا ساده جوان یا باده کهن

بهار این معنی را از قآنی گرفته است و با تغییری ناخوش ساخته است :

دو چیز است کزدل بر آرد محجن رفیق جوان و رحیق کهن

یعنی از دل بر آورد یا از دل بزدايد .

خواجوی کرمانی گوید :

دل درین پیره زن عشوه کرده میند نوعروسی است که در عقد بسی داماد است

حافظ این معنا را از او گرفته است ولی در کالبدی شیواتر و بهتر و اندامی زیباتر

نشان داده است :

مجدودرستی عهد از جهان ست نهاد که این عجزه عروس هزار داماد است

☆☆☆

فردوسی گوید :

ز راز نهانش یکی حرف بود سم آهوی رفته در برف بود

نظامی این بیت را یکجا بنام خود آورده است و البته این اقتباس نیست و رنه

متذکر می شد که این شعر از فردوسی است و بسیار بعید است که توارد باشد و نظامی در ایات خود

هرجا و در هر معنا که درمانده است شعر فردوسی یا تمبیر فردوسی را گرفته است :

☆☆☆

دینوری از شعرای عصر سامانی در هجو ابوالحسن عثمی گوید :

الله سوره کفه لما براه فایده

من تصمفی تسمه و تلاته فی اربمه

فردوسی این معنارا بکالبد فارسی در آورده و در هجوسلطان محمود ساخته :
کف شاه محمود والاتبار نه اندر نه آمد سه اندر چهار

معروفی گوید :

خون سفید بام بردورخان زرد آری سپید باشد خون دل مصد

(یعنی از قلب بر آمده)

ثعالبی در پتیمه الدهر گوید : علی بن محمد بدیهی این معنارا که معروفی ساخته است
بکالبد شعر عربی آورده :

ارایک دمی از جری فحلمنتی من الضرو البلوی علی مرکب صعب

فلاتنکرن تلك الدموع فانما بیضها تصیدها من دم القلب

هاشمی گوید (در بیضها الدهر ثعالبی و در روایات الاعیان)

اذا اجتمعت فی المجلس الشرب سبعة فما الرأی فی التأخیر عنه الصواب

شواء وشمام وشهد وشادن و شمع وشامطرب و شراب

فردوسی این معنا را از او گرفته :

از این پنج شین روی عشرت متاب شب وشاهد و شمع وشهد و شراب

هاشمی هفت سین شمرده است (بشمارهفت سین نوروز: سیر و سر که و سیب و ساز
و سنج و سنبل و سمنو) و معنای شعر هاشمی چنین است :

شواء کباب و خوردنی و شمام یعنی دستمبو - ولی شادرا ندانستم چیست .

فردوسی گوید :

چو شمشیر پیکار برداشتی نگه دار پنهان ره آشتی

همی تا بر آبد بتدبیر کار مدارای دشمن به از کارزار

حافظ این معنا را از او گرفته است و : با جملاتی کمتر و لغاتی زیباتر آورده است :

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است با دوستان مروت با دشمنان مدارا

صاحب شمس الدین گوید :

کلبه احزان، شود روزی گلستان غم مخور بشکند گلهای وصل از خار هجران غم مخور

گر چو گردون از بد دوران اوسر گشته ای آید این سر گشتگی روزی پبیان غم مخور

در خم چو گان او چون گوی سرگردان مباش هست در هر حال ایزد حال گردان غم مخور

هر غمی را شادتی در پی بود دل شاد دار هیچ دردی نیست کورا نیست درمان غم مخور

بی سحر هرگز نماند شام بی تابی مکن هر چه دشوار است روزی گردد آسان غم مخور

شمس الدین حافظ شیرازی این نوع تعبیر و این معانی و برخی ابیات و مصرع هارا

از شمس الدین صاحب گرفته است و محمود بن محمد آملی ابیات صاحب را در نفائس الفنون

صفحه چهل طبع قدیم در باب علوم و اواخر علوم ادبی در باب اشعار لطیفه آورده است و مؤلف

نفائس الفنون در عصر اولجایتو و سلطان محمد خدا بنده بوده و معاصر قاضی عضد، درس مدرسه سلطانیه

بود و از زمان پادشاهان چنگیزی تا عصر حافظ شیرازی سالیان دراز فاصلت است .

حافظ گوید :

یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم مخور

این دل غم دیده حالش به شود دل بد مکن

وین سر شوریده باز آید بسامان غم مخور

دور گردون گردو روزی بر مراد ما نکشت

دائماً یکسان نماند حال دوران غم مخور

گر بهار عمر باشد باز بر طرف چمن

چتر گل بر سر کشتی ایمرغ خوشخوان غم مخور

هان مشو نوید چون واقف نهی ز اسرار غیب

باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

هر که سرگردان بهالم گشت وغمخواری نیافت

آخر الامر او بغمخواری رسد هان غم مخور

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار مفیلان غم مخور

حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب

جمله می داند خدای حال گردان غم مخور

ایدل از سیل فنا بنیاد هستی بر کند

چون ترا نوح است کشتیبان ز طوفان غم مخور

گر چه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کورا نیست پایان غم مخور

شمع بزم آفرینش شاه مردان است و بس

گر توئی از جان غلام شاه مردان غم مخور

فردوسی در حکایت بهرام چویننه جلد چهارم صفحهٔ هفتاد و پنج امیر بهادری.

البته حافظ بهتر از او ساخته است

... که خرشد که خواهد ز گاو ان سرو بیکبار گم کرد گوش از دور

یعنی خر برقت که از گاو شاخ بگیرد .

سعدی ظاهراً از او گرفته است :

نایافته دم دو گوش گم کرد

مسکین خرن آرزوی دم کرد

اینکه گفته ظاهراً باینجهت است که این معنا از امثال قدیم فارسی است و میشود که

سعدی از امثال قدیم گرفته باشد که بعصر پیش از اسلام زبانزد بوده است و کلمه دم در شعر

سعدی به فتح دال است یعنی دم که مخفف گاو دم است بمعنای شاخ و مترادف همان سرو هست که

فردوسی آورده و سرو مخفف مرو است بمعنای شاخ و گاو دم یعنی کر نازیر از شاخ گاو بوقه میساختند.

*

عراقی گوید :

از پرده برون آمد ساقی قدحی در دست هم پرده خود بدرید هم توبه ما بشکست

حافظ ازاد گرفته :

در دیر منان آمد ساقی قدحی در دست مست از می و می خواران از نرگس مستن مست
حافظ

آنکس ازدزد بترسد که متاعی دارد عارفان جمع نکردند و پریشانی نیست
مجتهد حاج میرزا حبیب الله مجتهد این معنا را ازاد گرفته است :

با کیسه خالی ز عس باک نداریم چون زر نبود بیم ز طرار نباشد
رود کی گوید :

نیک بخت آنکه او بداد و بخورد سعدی این معنا را ازاد گرفته است :

نیک بخت آنکه خورد و کشت علی علیه السلام فرماید :

ماقات مضی و ماسباتیک فابین؟ قم فاغنتم الفرصة بین المدمین
فردوسی این معنا را ازاد گرفته (جلد سوم شاهنامه صفحه ۱۴۴ طبع بهادری)
چودی رفت و فردا نباشد هنوز نباشیم زاندریشه امروز گویژ (یعنی خمیده پشت)
ودی بکسر دال : روز گذشته .

سعدی

تهی پای رفتن به از کفش تنگه بلای سفر به که در خانه جنگه
مولوی این معنا را از سعدی گرفته :

پا تهی گشتن به از کفشی که تنگه رنج غربت به که اندر خانه جنگه (این بیت از امثال
و حکم دهخدا جلد اول صفحه ۴۹۴) .
دقیقی

پدر زنده و پور جو یای گاه از این خامتر نیز کاری مخواه
فردوسی ازاد گرفته :

پدر زنده و پور جو یای گاه چگونه بود رسم و آئین راه (در نسخه دیگر چگونه بود نیست
آئین و راه)
دقیقی :

کمندی بدست ازدهائی بزیر ... تو گفنی هوا ابردارد همی
وزان ابر الماس باردهمی .. زمین پر ز آتش هوا پر زدود
اگر خفته زود بر چه زجای و گر خود بیایمی زمانی مهیای
فردوسی همه این مصرع ها و تمام بیت آخر را از دقیقی گرفته است :
کمندی بدست ازدهائی بزیر اگر خفته ای زود بر چه بیای
و گر خود بیایمی زمانی مهیای

دقیقی :

در گنج بکشاد و روزی بداد جهان سر بسر گشت اورا رهی
بدین گفته یزدان گوای من است :

فردوسی :

در گنج بکشاد و روزی بداد بدین گفته یزدان گوای من است
جهان سر بسر گشت اورا رهی
این مصرع ها را دقیقی یکباره آورده و فردوسی که از او گرفته است پانزده بار
بکار برده .

ابوشکور بلخی :

درختی که تلخش بود گوهرها اگر چرب و شیرین دهی مرو را
همان میوه تلخ است آرد پدید از او چرب و شیرین نخواهی مزید
(چرب یعنی نیکو و گوارا)

فردوسی این معنا را از او گرفته و خیلی بهتر ساخته است چنانچه گوید :
درختی که تلخ است اورا سرشت گرش بر نشانی بیاغ بهشت
ور از جوی خلدش بهنگام آب به بیخ انکبین ریزی و شهد ناب
سر انجام گوهر بکار آورد ؟ هم-ان میوه تلخ بار آورد
و با این لطف سخن این معنا را که ابوشکور در رویت تمام کرده است فردوسی با
سه بیت توانسته است یاد کند .

فردوسی گوید :

اگر کم کند راه آموزگار سزد گر جفا بیند از روزگار
سعدی این معنا را از فردوسی گرفته است :
هر آن طفل کوجور آموزگار نبیند جفا بیند از روزگار

ابوالفضل شکری مروزی گوید :

ادعی الثلب شیئا و طلب قیل هل من شاهد قال الذنب
این مثل : کنون معروف است : برو باه گفتند کوشاهدت ؟ پیاسخ همابر نشان داد دم
و آنچه متصور است این است که مروزی این مثل را از زبان پهلوی گرفته است .
فردوسی گوید :

ببخشای بر هر که رنجت از اوست و گر چند امید گنجت از اوست
نو پخت نویسنده این مقاله است :
ببخشا بر آنکس که بد باتو کرد ولیکن ز بد خواه کشورم کرد
این معنا درست میان معنای است که فردوسی آورده گر چه ساختمان جمله و